حكم تسميه و ذكر نام شريف حضرت ولى عصر(عج(
نجمالدين طبسي

|  |
| --- |
|  |
| نوشته حاضر تقرير سلسله درس‏هاي ((حديث‏شناسي مهدويت)) از استاد شيخ نجم‏الدين طبسي است كه در ((مركز تخصّصي مهدويت)) در قم براي جمعي از طلاّب و دانش‏پژوهان ارائه شده است. از تلاش برادر حجت‏الاسلام سيدحسن واعظي از دانش‏پژوهان كوشاي اين مركز در تدوين اين درس‏ها سپاسگزاري مي‏شود.**مقدمه:** مسأله ((تسميه))، در بعضي از ابواب كتاب‏هاي حديثي و قواعد فقهي مطرح شده است. در اين نوشتار، نخست اين مسأله را از منظر ((حديث‏شناسي)) مورد پژوهش قرار داده، سپس حكم آن را استخراج و استنباط خواهيم كرد. در مورد ((حكم تسميه)) و نام بردن به اسم شريف حضرت ((بقية الله (ع))) با نام مخصوص آن حضرت (م. ح. م. د) - نه اسم‏ها و القاب ديگر ايشان - بيش از صد روايت ذكر شده است كه مي‏توان آن‏ها را به چهار دسته تقسيم كرد. يكم. رواياتي به طور مطلق و بدون هيچ قيد و شرطي، از تسميه به اسم حضرت نهي مي‏كنند؛ نه با قيد خوف و تقيه و... . امام هادي (ع) مي‏فرمايد: ((لايحلّ لكم ذكره باسمه؛(1) براي شما حلال نيست كه او را به اسم ياد كنيد)). در اين حديث هيچ قيدي وجود ندارد و بطور مطلق نهي شده است. امام صادق (ع) هم فرمود: ((لايسمّيه باسمه الاّ كافر؛(2) به جز كافر هيچ كس نام آن حضرت را نبَرد)). در اين حديث نيز هيچ گونه قيدي ذكر نشده است.(3) دوم. رواياتي از ذكر نام شريف آن حضرت، تا زمان ظهور نهي كرده است. حضرت عبدالعظيم حسني از امام هادي (ع) نقل مي‏كند: ((... لايحلّ ذكره باسمه حتي يخرج فيملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً...؛(4) به اسم ياد كردن آن حضرت (نام شريف را گفتن)، حلال نيست تا زماني كه ظهور كند و زمين را از قسط و داد آكنده سازد؛ پس از آن كه پر از ستم و بي‏داد شده باشد)). سوم. رواياتي كه علت را بيان كرده و نهي از ذكر نام شريف آن حضرت را به جهت تقيّه، خوف و علل ديگر دانسته است. در روايات ابوخالد كابلي(5) آمده است: ((لمّا مضي علي بن الحسين (ع)، دخلتُ علي الباقر (ع) فقلت: جعلت فداك، قد عرفت انقطاعي الي ابيك و أنسي به و وحشتي من الناس. قال (ع): صدقت يا اباخالد! فتريد ماذا؟ قلت: جعلت فداك، لقد وصف لي ابوك، صاحب هذاالامر بصفة لو رأيته في بعض الطرق، لأخذت بيده، قال (ع): فتريد ماذا يا اباخالد؟ قلت: اريد ان تسمّيه حتي أعرفه باسمه. فقال (ع): سألتني والله يا اباخالد عن سؤال مجهد، و لقد سألتني بأمر [ما كنت محدثاً به احداً، لحدّثتك (6)]، و لقد سألتني عن أمر، لو أنّ بني‏فاطمة عرفوه، حرصوا علي أن يقطّعوه بضعةً، بضعةً؛(7)[ ابوخالد كابلي گويد:] هنگامي كه علي بن الحسين (ع) وفات كرد، به خدمت امام باقر (ع) رسيدم و به آن حضرت عرض كردم: فدايت شوم! تو مي‏داني كه من جز پدرت كسي را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم مي‏داني. فرمود: اي اباخالد! راست مي‏گويي؛ ولي چه مي‏خواهي بگويي؟ عرض كردم: فدايت شوم! پدرت صاحب اين امر را به گونه‏اي برايم تعريف كرده بود كه اگر در راهي او را مي‏ديدم، حتماً دستش را مي‏گرفتم. فرمود: اي اباخالد! ديگر چه مي‏خواهي بگويي؟ عرض كردم: مي‏خواهم نام او را برايم بگويي تا او را به نامش بشناسم. پس فرمود: به خدا سوگند اي اباخالد! سؤال سختي كه مرا به تكلّف و زحمت‏مي اندازد، از من پرسيدي. و همانا از امري سؤال كردي كه [هرگز آن را به هيچ كس نگفته‏ام و] اگر آن را به كسي گفته بودم (گفتني بود)، مسلّماً به تو مي‏گفتم، همانا تو از من چيزي را سؤال كردي كه اگر بني‏فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند كه او را قطعه قطعه كنند)). در اين حديث، علّت نهي از ((تسميه به اسم حضرت)) خوف و تقيه دانسته شده است. از طرفي هر جا علّت ذكر مي‏شود، آن علت، حكم را هم تعميم مي‏دهد و هم تخصيص؛ از اين رو در هر كجا ((تقيّه)) باشد، نه تنها اسم حضرت؛ بلكه اسم ديگران را نيز نمي‏توان گفت. امام صادق (ع) فرموده است: ((اسم علي و فاطمه(س) را به زبان جاري نسازيد و اسم آنان را نبريد؛ زيرا كساني هستند كه از اين نام‏ها، خوششان نمي‏آيد و به شما آزار مي‏رسانند)).(8) چهارم. رواياتي كه در آنها به اسم شريف آن حضرت - چه از سوي امام معصوم و چه از راوي - تصريح شده است. صدوق از محمد بن ابراهيم كوفي روايت مي‏كند: ((انّ ابا محمد(ع) بعث الي بعض من سمّاه شاة مذبوحة و قال: هذه من عقيقة ابني محمد(ع)؛(9) امام حسن عسكري (ع)  گوسفند سربريده‏اي (يا بخشي از آن را) براي من فرستاد و فرمود: اين عقيقه پسرم ((محمد)) است)). علاّمه مجلسي (ره)، قائل به حرمت ((تسميه)) به اسم حضرت بوده و توجيهاتي نيز راجع به اين گونه روايات دارد. از اين چهار دسته روايت، دسته اول و دوم متقارب و بيانگر يك معنا هستند و نتيجه واحدي دارند. پس در اين موضوع سه ديدگاه وجود دارد: 1. حرمت ذكر نام شريف آن حضرت تا زمان ظهور؛ مانند: علامه مجلسي، شيخ صدوق، شيخ مفيد، طبرسي، ميرداماد، محدّث جزائري، محدّث نوري، ميرزاي شيرازي، ميرزا محمد تقي اصفهاني و... گفتني است كه ميرداماد، و ميرزاي شيرازي و نوري، ادعاي اجماع كرده‏اند و جزائري ادعاي اكثر نموده است. 2. حرمت ذكر نام شريف آن حضرت به جهت تقيّه و خوف؛ مانند: مرحوم اربلي، حرّعاملي، خواجه نصيرالدين طوسي، فيض كاشاني، مكارم شيرازي و... . 3. حرمت ذكر نام شريف آن حضرت در دوران غيبت صغري؛ يعني، اين حرمت، اختصاص به دوران ((غيبت صغري)) داشته است. علاّمه مجلسي در بحارالانوار اين قول را به بعضي نسبت داده است.(10) بررسي اقوال عالمان و فقيهان‏ در اين قسمت، آرا و ديدگاه‏هاي چند تن از عالمان و فقيهان بزرگ شيعه، نقل و مورد بررسي قرار خواهد گرفت. **آراي قائلين به حرمت**‏  **1. علاّمه مجلسي**‏ در مرآة العقول، ضمن بررسي سند روايات، روايات ديگري را نقل مي‏كند و سپس وارد اصل بحث شده و استدلال مي‏نمايد. حديث 1. ((عليّ بن محمد، عمّن ذكره، عن محمد بن احمد العلوي، عن داود بن القاسم الجعفري، قال: سمعت اباالحسن العسكري (ع) يقول: الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلني الله فداك؟ قال: انّكم لاترون شخصه و لايحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله عليه و سلامه))؛(11) ((داود ابن قاسم جعفري گويد: از حضرت ابوالحسن عسكري (امام هادي (ع)) شنيدم كه مي‏فرمود: جانشين بعد از من حسن است؛ پس حال شما نسبت به جانشين بعد از او چگونه خواهد بود؟ عرض كردم: براي چه، خدا مرا فدايت كند؟ فرمود: به جهت اين كه شما، خود او را نمي‏بينيد و براي شما روا و حلال نيست او را به اسم ياد كنيد. عرض كردم: چگونه يادش كنيم؟ فرمود: بگوييد: حجّت از آل محمد (صلوات و درود خدا بر او باد). علامه مجلسي در بررسي سند اين حديث، مي‏گويد: ((اين حديث مجهول و ضعيف است)). حديث 2. ((عليّ بن محمد، عن أبي عبدالله الصالحي، قال: سألني أصحابنا بعد مضيّ أبي محمد (ع)، أن أسأل عن الاسم و المكان، فخرج الجواب: ان دللتهم علي الاسم أذاعوه، و ان عرفوا المكان دلّوا عليه))؛(12) ((ابوعبدالله صالحي گويد: يكي از اصحاب، (يكي از شيعيان)، بعد از رحلت حضرت ابومحمد (امام حسن عسكري (ع)) از من خواست كه راجع به اسم مكان [امام دوازدهم ]بپرسم؛ جواب آمد: اگر اسم را به آنان بگويي، فاش مي‏كنند و شايع مي‏سازند. و اگر جا و مكان او را بدانند، مردم را به آن جا راهنمايي مي‏كنند)). علامه مجلسي (ره) درباره اين حديث بيشتر بحث مي‏كند؛ چون از آن استفاده جواز مي‏شود و آن بر خلاف نظر ايشان (حرمت تسميه) است. از اين رو مي‏نويسد: اولاً حديث دوم ظاهراً ((سقط)) دارد و بررسي سندي نشده است. فقط در حاشيه آن نوشته است: ((كذا))، يعني اولاً حديث را از نظر سندي (ضعف و قوت سند)، مسكوت عنه گذاشته و هيچ چيز نگفته است. درباره ((صالحي)) نيز مي‏گويد كه معلوم نيست او چه كسي است؟ آيا او همان ابوعبدالله بن صالح است يا شخصي ديگر؟ ظاهر روايت نشان مي‏دهد كه ايشان يا يكي از سفيران و نائبان بوده است و يا احتمالاً رابط بين شيعيان و سفيران حضرت بوده است؛ ولي چنين شخصي به عنوان يكي از نائبان مطرح نيست. ثانياً، اين تعليل (ان دللتهم...) در حدّ ايما و اشاره به دوران ((غيبت صغري)) است؛ نه در حدّ دلالت. ثالثاً، اين ايما و اشاره با اخبار و رواياتي كه صراحت در ((تعميم)) دارند (نهي تسميه را به طور مطلق و تا زمان ظهور تعميم مي‏دهند) تعارض ندارد.(13) آن گاه علاّمه مجلسي متذكّر چند روايت مي‏شود كه در كتاب كافي نيست و افاده تعميم مي‏كند: 1 - 2. ((مارواه الصدوق باسناده عن عبدالعظيم الحسيني (رض)، عن ابي الحسن الثالث (ع). انّه قال: في القائم (ع)، ((لايحلّ ذكره باسمه حتي يخرج فيملأ الارض قسطاً و عدلاً...))؛(14) ((روايت صدوق (ره) به اسنادش از حضرت عبدالعظيم حسني كه ايشان نيز از ابوالحسن ثالث (امام هادي (ع)) در مورد حضرت قائم (ع) نقل مي‏كند كه فرمود: حلال نيست ذكر نام شريف آن حضرت تا زماني كه خروج كند و زمين را با قسط و داد آكنده سازد)). 2 - 2. ((و ما رواه بسند حسن عن الكاظم (ع)، أنه قال عند ذكر القائم: لا تحل لكم تسميته حتي يظهره الله عزّوجلّ: فيملأ الأرض قسطاً و عدلا)).(15) ((روايت با سند صحيح از امام كاظم (ع) است كه آن حضرت در موقع ياد كردن از حضرت ((قائم (ع))) فرمود: او را به اسم ياد كردن براي شما حلال نيست تا زماني كه خداوند عزّوجلّ او را ظاهر سازد تا زمين را پر از عدل و داد كند)). 3 - 2. ((و باسناده عن جابر، عن أبي جعفر (ع)، قال: فسأل عمر، اميرالمؤمنين(ع) عن المهدي (ع)؟ فقال: يابن ابي‏طالب، أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ قال(ع): اما اسمه فلا. ان حبيبي و خليلي، عهد اليّ أن لا احدّث باسمه حتّي يبعثه الله عزّوجلّ...)).(16) (([شاهد بر تعميم‏] خبر جابر جعفي از حضرت ابي جعفر (امام باقر (ع)) است كه فرمود: عمر بن خطاب از حضرت اميرالمؤمنين (ع) در مورد حضرت مهدي (ع) سؤال كرد و گفت: اي پسر ابوطالب! برايم اسم حضرت مهدي را بگو كه اسم او چيست؟ حضرت فرمود: اسم ايشان را نمي‏توانم بگويم، به جهت اين كه حبيب و دوست من از من پيمان گرفته كه اسم او را بيان نكنم تا زماني كه خداوند عزّوجلّ او را برانگيزاند (تا زمان ظهور)...)).**توجيهات علامه مجلسي:** از نظر علامه مجلسي، اين روايات دلالت بر عدم جواز دارد؛ اما يك سري از اخبار و روايات هست كه اسم حضرت را مي‏آورد و نيز يك‏سري ادعيه هست كه به اسم حضرت تصريح كرده است. توجيه اول: در جايي كه اسم آقا ذكر و تصريح شده. يا از سوي راويان بوده و يا فقهايي كه نظرشان جواز بوده است وآنان اين اسم را نقل كرده‏اند؛ مانند شيخ بهايي. ايشان قائل به جواز بوده و در كتاب مفتاح الفلاح تصريح به اسم شريف كرده است. اما در دعاها و احاديث ديگر، يا آن حضرت را به لقب تعبير كرده‏اند (مثل ((المهدي))) و يا به حروف مقطعه (م.ح.م. د). بنابراين در روايات و دعاهايي كه اسم ايشان ذكر شده، يا از سوي راويان، يا خود عالمان بوده است. در مقابل اين‏ها روايات و دعاهايي هست كه نام حضرت در آن‏ها بيان نشده است. توجيه دوم: بعضي از اخباري كه متضمن اسم شريف امام (ع) است، دلالت دارد كه ذكر نام آن حضرت فقط براي امامان جايز است وا ختصاص به آنان دارد. توجيه سوم: در اخباري كه امام (ع) امر به ((تسميه)) مي‏كند؛ يعني، اسم ائمه برده شود (17) رواياتي هست كه مي‏گويد، اسم ائمه اطهار(ع) را در قنوت نماز و يا بعد از نماز ذكركنيد. علامه مجلسي در پايان اين بحث مي‏نويسد: ((و ما ورد في الاخبار من الأمر بتسمية الائمه، فيمكن ان يكون علي التغليب، أو التجوز بذكره بلقبه و سائر الائمة باسمائهم))؛ يعني، آن اخباري كه امر به ذكر نام شريف مي‏كنند، يا بر عنوان ((تغليب)) است - به اين كه يازده نفر به اسم برده مي‏شوند، ولي امام دوازدهم به كنيه و يا لقب - و يا به نحو ((مجاز گويي)) است.  حديث 3. ((عدة من اصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال عن الريان بن الصلت قال: سمعت ابا الحسن الرضا (ع) يقول: و سئل عن القائم. فقال: ((لايري جسمه و لا يسمي اسمه))؛(18) ((ريّان بن صلت گويد: از حضرت امام رضا (ع) شنيدم كه چون راجع به قائم (ع) سؤال شد، فرمود: شخص او ديده نشود و نام او برده نشود)). علامه مجلسي مي‏نويسد: اين حديث ظاهراً موثق است. چون اظهر اين است كه جعفر بن محمد بن عون اسدي مي‏باشد. ايشان ظاهراً توثيق شده است. و چه بسا گمان شده كه جعفر بن محمد بن مالك مي‏باشد كه ضعيف شمرده شده است؛ هرچند در ضعف او بحث هست و قدح ابن غضائري به جهت نقل عجائب و شگفتي‏ها و معجزات بوده و اين چنين نقل‏هايي سبب قدح و ضعف نيست.  حديث 4. ((محمد بن يحيي، عن محمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رئاب عن ابي عبدالله (ع)، قال: ((صاحب هذا الامر لايسمّيه باسمه الا كافر))؛(19) ((ابن رئاب از امام صادق (ع) نقل مي‏كند كه حضرت فرمود: نام شريف صاحب الامر را جز كافر، نبرد (يعني هر كس اسم ايشان را برد كافر است))). اين روايت ا ز نظر محتوا و معنا،  لحن شديدي دارد؛ ولي در عين حال علامه مجلسي آن را صحيح دانسته، مي‏گويد: ((فيه مبالغة عظيمة في ترك التسمية))؛ يعني ((در حديث، خيلي مبالغه است و بايد اسم برده نشود)). ايشان درباره اين روايت، چند توجيه ذكر مي‏كند : يكم. به چنين شخصي به اين علت كافر مي‏گويند كه مخالفت كرده، نام حضرت را ذكر مي‏كند، همچنان كه كافر مخالفت مي‏كند و كار نهي شده را انجام مي‏دهد. لذا از اين بابت شبيه به كافر است. دوم. اطلاق كافر در روايات، بر كسي كه مرتكب ((كبائر)) مي‏شود، زياد است: ((و قدر ورد في بعض الاخبار انّ ارتكاب المعاصي التي لا لذّة فيها، تدعو النفس اليها، يتضمن الاستخفاف و هو يوجب الكفر، اذ بعد سماع النهي عن ذلك، ليس ارتكابه الا لعدم الاعتناء بالشريعة و صاحبها و هو عين الكفر))؛ يعني، بعضي از اخبار وارد شده كه ارتكاب معصيت‏هايي كه لذّتي ندارند تا نفس را به سوي آن بكشاند؛ متضمن ((استخفاف)) و سبك شمردن حكم خداست و موجب كفر مي‏شود. پس ارتكاب آن - بعد از شنيدن نهي از آن (ذكر نام) - بي‏توجهي به شريعت و صاحب شريعت است و اين بي‏اعتنايي، عين كفر مي‏باشد. سوم. ايشان از اين توجيه - كه با لفظ ((قيل)) آورده - مي‏گويد: در اين جا مراد يا خود امام زمان (عج) است؛ يعني، اسم مخصوص حضرت را هر كس ذكر كند، كافر است و يا اين كه مراد به تمامي ائمه طاهرين(ع) مي‏باشد و نبايد هيچ يك از آنان را به اسم ذكر كنيم. مثل اين كه بگوييم يا جعفر! يا موسي!... اين استخفاف و بي احترامي بوده و موجب كفر است. البته اين گونه توجيه خالي از تكلّف نيست.(20)**2. محدث نوري**‏ ايشان با ذكر هفده روايت در اين باب، مي‏نويسد: ((بعضي از اين روايات ظهور دارند و بعضي‏ها نص هستند. ما ظاهر را بر نصّ حمل مي‏كنيم، پس نتيجه مي‏گيريم كه اين روايات بر عدم  جواز تسميه و بردن نام مولايمان حضرت مهدي (عج) - به آن اسم معهود - صراحت دارند اين عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غيبت و طول عمر ايشان كه از ويژگي‏هاي خاص ايشان مي‏باشد. غايت اين منع، تا ظهور و ساطع شدن نور ايشان و استيلا و سلطنت آن امام همام است. حتماً مي‏پرسيد پس سرّ اين حرمت تسميه چيست؟ گوييم سرّ و حكمت آن را غير از خداوند متعال، كسي نمي‏داند و اين كه برخي گفته‏اند به جهت تقيه و خوف است، اين مطلب نمي‏تواند صحيح باشد؛ زيرا اگر به جهت تقيه و خوف باشد، جايز نيست اسم ديگر امامان را هم ببريم. هم چنين در صورت خوف، نمي‏توانيم اسم شخصيت‏ها و خواص شيعه را هم ببريم و اين اختصاص به امام زمان (عج) ندارد، و هم‏چنين اگر قضيه، تقيه باشد، باز اختصاص به اين اسم ندارد و اسم‏ها و القاب مشهور ايشان را نيز شامل مي‏شود)).(21) ايشان سه تأييد، براي اخبار ياد شده، ذكر مي‏كنند: 1. عدم ذكر نام شريف آن حضرت در حديث معراج؛ در اخبار مستفيضي كه درباره ((معراج)) داريم، اسم ائمه اطهار و اوصياي پيامبر اكرم (ص) برده مي‏شود، اما امام دوازدهم با ((لقب)) نام برده مي‏شود. خلاصه روايت  1. جابر بن عبدالله انصاري نقل مي‏كند كه جَنَدل بر پيامبر اكرم (ص) وارد شده، از آن حضرت سؤالاتي كرد. بعد از آن اسلام آورد. پيامبر اكرم (ص) به ايشان اسم معصومين(ع) راذكر كرد و فرمود: ((يا جندل! اوصيائي من بعدي بعدد نقباء بني اسرائيل... فاذا انقضت مدّة عليّ (ع) قام بعده الحسن (ع)... ثم يغيب عن الناس امامهم؛ يا جندل! اوصياي من، بعد از من به تعداد نقيبان بني‏اسرائيل است.... پس بعد از آن كه مدت زمان علي (ع) سپري شد، فرزندش امام حسن (ع) قيام مي‏كند و امامت را برعهده مي‏گيرد... سپس امام آنان غايب مي‏شود)). راوي مي‏پرسد: يا رسول الله! چه كسي غايب مي‏شود؟ آيا امام حسن غايب مي‏شود؟ فرمود: ((و لكن ابنه الحجة يغيب عنهم غيبة طويلة؛ نه و لكن فرزند حسن (ع) (حجة بن الحسن (ع)) به مدت زيادي غائب مي‏شود)). عرض كرد: يا رسول الله! اسم ايشان چيست؟ حضرت فرمود: ((لا يسمّي حتّي يظهره الله تعالي؛ اسم برده نمي‏شود تا زماني كه خداوند متعال ايشان را ظاهر سازد)).(22) 2. عدم ذكر نام شريف آن حضرت در احاديث نبوي، پيامبر اكرم (ص) اسامي امامان را ذكر مي‏كند، به غير از اسم حضرت مهدي (ع) و به جاي آن، يا لقب او را متذكر مي‏شود و يا مي‏فرمايد: ((اسمه اسمي او سميّ))؛ يعني اسم ايشان، اسم من است. و يا ايشان هم نام من است. امام باقر (ع) و امام جواد (ع) نيز فرموده‏هاي شبيه اين را دارند.  3. كثرت القاب آن حضرت؛ امامان معصوم و عالمان، در مقام نام بردن از ايشان، القاب آن حضرت را ذكر كرده‏اند و اسم ايشان را نبرده‏اند. در كتاب النجم الثاقب(23) 182 لقب براي حضرت مهدي ذكر شده است، سپس مي‏فرمايد: در زيارت ايشان نيز، اسم شريف حضرت نيامده و آنچه ذكر شده، اين است: ((السلام علي مهديّ الأمم)).(24) پس حمل اخبار نهي از تسميه بر تقيه به چند دليل، فاسد و مردود است: 1. خود روايات، غايت نهي از تسميه را تا ظهور مي‏داند؛ چه خوف و تقيه باشد و يا نباشد. پس معنا ندارد آن‏ها را حمل بر تقيه كنيم. 2. اگر روايات براي تقيه باشد، در چنين صورتي اختصاص به اين اسم ندارد. و القاب شايع و مشهور ديگر ايشان را نيز شامل مي‏شود؛ مخصوصاً لقب ((مهدي)) كه نزد اهل سنت معروف‏تر از ساير القاب او است. در حديث نبوي از اين اسم، زياد استفاده شده و در بيشتر بشارت‏ها در اخبار ((اهل تسنن)) كلمه ((مهدي)) ذكر شده است. 3. حضرت ((مهدي (ع))) مورد اتفاق فريقين (شيعه و سني) است و اختلاف تنها در نسب و ولادت آن حضرت است؛ پس چيزي براي مخفي كردن وجود ندارد، تا زمينه‏اي براي تقيه بشود همه مي‏دانند كه ايشان در آخر الزمان ظهور نموده، و زمين را پر از قسط و عدل خواهد كرد؛ پس جاي تقيه باقي نمانده است. 4. پيامبر اكرم (ص) مي‏فرمايد: ((او هم نام من است)) و يا ((اسم او، اسم من است))؛ در چنين صورتي راوي از كلام پيامبر(ص)، حضرت را مي‏شناخت، پس پيامبر (ص) از چه كسي تقيه كرده است؟ اگر تقيه از غير سامع است؟ پس چرا اسم ايشان در اين مجلس برده نشده است؟ و از سامع تقيه شد. چرا پيامبر (ص) اسم شريف را ذكر نكرده است. مي‏توانست اسم را بگويد در عين حال، به سامع و راوي تفهيم كند كه در مجلس ديگر، اسم آقا را نبرد. 5. منشأ خوف چيست؟ و از چه كسي بايد ترسيد؟ آيا از مردم عادي بايد ترسيد يا حاكمان ستمگر؟ معلوم است كه از حاكمان ظالم بايد ترسيد. چون آنان مي‏دانستند كه زوالشان به دست ايشان خواهد بود، از اين رو در صدد قتل آن حضرت بودند. [ اگر چنين باشد ] لازم است از هر چيزي كه نشانه و تعبير از حضرت باشد، منع شود؛ مخصوصاً لقب ((مهدي)) و اين اختصاص به اسم معهود - م. ح. م. د - ندارد. 6. از نظر محّدث نوري، روايت اول، اصلاً قابل حمل بر تقيه نيست؛ زيرا اين روايت در زمان پيامبر اكرم (ص) بوده و آن زمان دوران تقيه نبوده است. تقيه در دوران امامان معصوم (ع) - به خصوص بعد از امام باقر (ع) - بوده است.(25) محدث نوري علاوه بر روايات، سه دليل مي‏آورد و مناقشه مي‏كند و در اين مناقشه، عمدتاً نظريه علامه حر عاملي را رد مي‏كند. البته در آخر به صراحت اسم حر عاملي را برده، و مي‏نويسد: ((صاحب وسائل اصرار داريد كه بردن اسم ايشان، جايز است و كتابي مفصّل در اين زمينه مي‏نويسد و در آن به روايات زيادي استدلال مي‏كند... من خيلي تعجب مي‏كنم از اين عالم كه چطور به خودش اجازه داده، به اين روايات تمسك بكند؟! بلكه چطور به خودش اجازه داده كه با تكلّفاتش خود را به مهالك اندازد وي به بعضي از روايات استدلال مي‏كند كه از آن بوي ((تدليس)) مي‏آيد؛ مثلاً در باب نكاح(26) استدلال مي‏كند كه نام گذاري مولود به اين اسم تا هفت روز مستحب است اين چه ربطي به بحث ما دارد؟ اين نوعي تدليس است. و يا اين كه استدلال مي‏كند به روايت ((من مات و لم يعرف امام زمانه))؛ اين هم از استدلالات ضعيف است. و يا به روايات تلقين(27) ((ميت)) استدلال كرده، و مي‏گويد: آن‏جا مستحب است اسم ائمه(ع) برده شود، پس گفتن اسم ايشان اشكال ندارد. روايات زيادي هست كه دلالت دارد بر اين كه ايشان، هم نام رسول خدا است... و نيز اخبار لوحي هست كه متنش واقعاً مختلف بوده و در اين اخبار اسم حضرت آورده شده است. البته در بعضي از اخبار ((لوح)) كلمه ((قائم)) آمده است و يكي از اين چهار يا پنج روايت، از نظر سند و متن خيلي قوي است. محدث نوري، مي‏افزايد: ((بلي ما قبول داريم در بعضي از روايات، اسم ايشان آمده است. بعضي از اين‏ها از خود راوي است و بعضي ديگر، از امامان معصوم و در مواضع مخصوص است. همه اين‏ها قضاياي شخصي است و نمي‏توان اين روايات را معارض با رواياتي قرار داد كه نص در نهي دارند. روايتي هم كه مفادش نص بر جواز باشد، نداريم؛ در نتيجه ((تسميه)) به اسم شريف امام (ع) جايز نيست. محدث نوري مي‏گويد: من در اين رأي و نظر تنها نيستم؛ بلكه قائلان به حرمت تسميه زيادند، ازجمله آن‏ها محقق داماد است كه در كتاب شرعية التسمية ادعاي اجماع بر حرمت كرده است.  هم‏چنين محدث جزايري در كتاب شرح العيون حرمت را به بسياري از فقها و جواز را به برخي از معاصران خودش نسبت داده است. سپس مي‏نويسد: قبل از طبقه مرحوم جزائري، كسي را سراغ نداريم كه قائل به جواز باشد؛ مگر خواجه نصيرالدين طوسي و محقق اربلي صاحب كتاب كشف الغمة(28). اين مطلب در دوران محقق داماد، مسأله نظري شد و مورد بحث قرار گرفت. پس از آن كتاب‏هايي در اين زمينه نوشته شد.(29) تا نوبت به صاحب وسايل رسيد. ايشان كتاب مفصلي در مورد جواز تسميه نوشت و بر جواز آن پافشاري كرد در حالي كه مسأله اجماعي بوده و يا بيشتر بزرگان قائل به حرمت‏اند.**آراي قائلين به جواز****1. شيخ حر عاملي**‏ شيخ حر عاملي، تأكيد بر جواز تسميه به اسم امام عصر دارد؛ لذا در اول بحث چنين عنوان مي‏كند: ((باب تحريم تسمية المهدي (ع)، و سائر الائمة(ع) و ذكرهم وقت التقية و جواز ذلك مع عدم الخوف)). ايشان 23 روايت در اين باره مي‏آورد و در آخر مي‏نويسد: ((والاحاديث في التصريح باسم المهدي محمد بن الحسن (ع) و في الأمر بتسميته عموماً و خصوصاً؛ تصريحاً و تلويحاً، فعلاً و تقريراً، في النصوص و الزيارات و الدعوات و التعقيبات و التلقين و غيرذلك كثيرة جداً...))؛ يعني، احاديث تصريح بر اسم حضرت مهدي (ع) دارند و امر نموده‏اند به ذكر نام ائمه(ع) عموماً و به اسم آن حضرت (خصوصاً)؛ به اين كه تصريح به اسم شريف ايشان شود و يا تلويحاً و با اشاره گفته شود. و نيز تصريح زيادي شده در زيارت، نصوص، دعاها، تعقيبات، تلقين و... سپس مي‏گويد: اگر از اول تا آخر فقه را نگاه كنيم، مي‏بينم كه اسم آقا را ذكر كرده‏اند...  . سپس مي‏افزايد: من تنها نيستم كه قائل به جواز باشم، بلكه عده‏اي از بزرگان دين در كتاب‏هاي حديث، اصول و كلام نيز به اسم آقا تصريح كرده‏اند؛ مانند: علامه حلي، محقق حلي، فاضل مقداد، سيد مرتضي، شيخ مفيد(30)، ابن طاووس و ديگران. بعد مي‏گويد: ((والمنع نادر))؛ يعني؛ كساني كه تصريح نكرده‏اند و مانع از تصريح هستند، اين‏ها تعداد كمي از علما مي‏باشند. گويا  محدث نوري از عبارت ((والمنع نادر)) ناراحت شده، مي‏نويسد: چرا مي‏گوييد منع نادر است؟! حال آن كه اجماع است و اين اجماع را مرحوم ميرداماد، ادعا كرده است و بيشتر فقيهان قائل به حرمت بوده‏اند. البته رواياتي را كه شيخ حر عاملي به آن‏ها استناد مي‏كند، غير از رواياتي است كه در باب تحريم ((تسميه)) ذكر شده است. ايشان در ابواب مختلف، به اين روايات استناد كرده است؛ از جمله: 1. باب احتضار از كليني نقل مي‏كند كه: ((فلقّنه كلمات الفرج و الشهادتين و تسمي له الاقرار بالائمة(ع) واحداً بعد واحد حتّي ينقطع عنه الكلام(31)))؛ ((تلقين كن به محتضر كلمات فرج و شهادتين را و اسم امامان را يكي يكي ببر تا فوت كند)). اين روايت صراحت در تسميه تك تك ائمه(ع) دارد. 2. باب دفن‏ در اين باب چند روايت نقل مي‏كند: 1 - 2. ((...عن حريز(32) عن زرارة قال: اذا وضعت الميّت في لحده قرأت آية الكرسي واضرب يدك علي منكبه الأيمن؛ ثم قل: يا فلان! رضيت بالله ربّاً و بالاسلام ديناً و بمحمدٍ نبياً و بعليٍ اماماً و سمِّ حتي امام زمانه؛ ميت را كه به قبر گذاشتي آيت الكرسي را بخوان و دست روي شانه‏اش بگذار. سپس بگو: اي فلان بن فلان! راضي و خرسندم به پروردگاري خداوند و به دين اسلام و به پيامبري حضرت محمد (ص) و به امامت حضرت علي (ع) و... يك يك امامان را نام ببر تا امامي كه در دوران خودشان بوده است (تا امام زمان خودش). 2-2. ((عن حريز، عن زرارة، عن ابي‏جعفر (ع). قال: اذا وضعت الميّت في لحده فقل... (همان حديث 1) و بعليّ اماما و تسمّي امام زمانه...(33))). اين حديث نيز مثل حديث قبلي است؛ با اين فرق كه حديث قبلي مستند به نقل از امام (ع) نبود؛(34) ولي در اين حديث به امام (ع) استناد شده است. 3 - 2. ((... عن سالم بن مكرم، عن أبي عبدالله (ع) انه قال: تجعل له - الميّت - وسادة من تراب... و تحركه تحريكا شديدا، و تقول: يا فلان بن فلان! الله ربك، و محمد نبيك، والاسلام دينك، وعليّ وليك و امامك. و تسمّي الأئمّة - عليهم السلام - واحداً واحداً الي اخرهم، ائمّتك أئمة هدي ابرار... ؛(35) ... امام صادق (ع) فرمود: ميت را در قبر مناسبي مي‏گذاري و... و او را حركت شديدي مي‏دهي و مي‏گويي: يا فلان بن فلان! پروردگار تو خداوند است، و پيامبر تو حضرت محمد (ص)، دين تو اسلام و امام و وليّ تو حضرت علي (ع) مي‏باشد. يك يك ائمه اطهار را تا آخرينشان نام مي‏بري و مي‏گويي، پيشوايان تو پيشوايان هدايت و نيكان‏اند و...)). 4 - 2. ((... عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت اباعبدالله (ع) يقول: ((... عليّ امامي، حتّي تسوق الأئمة(ع)... ؛(36)... امام صادق (ع) فرمود:... و مي‏گويي:... علي (ع) امام من است و...[ائمه را نام مي‏بري‏])).  شيخ حر عاملي مي‏افزايد: وقتي كه در باب تلقين تصريح به اسم حضرت شده، منظورشان همين روايات بوده است. 3. باب عقيقه‏ 1 - 3. ((... عن محمد بن ابراهيم الكوفي: ان ابامحمد (ع)، بعث الي بعض من سمّاه لي بشاة مذبوحة و قال: ((هذه من عقيقة ابني محمد (ع)))؛(37) ((محمد بن ابراهيم كوفي مي‏گويد: امام حسن عسكري (ع) براي يكي از كساني كه نامش را برايم ذكر كرد، گوسفند سربريده‏اي فرستاد و فرمود: اين از عقيقه فرزندم محمد (ع) است)). 2 - 3. ((روي الشلمغاني في كتاب الاوصياء، قال: حدثني الثقة، عن ابراهيم بن ادريس، قال: وجّه اليّ مولاي ابومحمد (ع)، بكبش و قال: عقّه عن ابني فلان و كل و أطعم أهلك...))؛(38) ((ابن ادريس مي‏گويد: مولايم ابومحمد امام هادي (ع) يك قوچي را برايم فرستاد و فرمود: اين قوچ را عقيقه فرزندم فلان بكن و هم خودت ميل كن و هم به اهل وعيالت اطعام نما)). اگرمستند مرحوم عاملي اين حديث باشد، بايد گفت در اين جا كلمه ((فلان)) ذكر شده است و آن برخلاف مدعاي ايشان مي‏باشد. 4. باب مزارات  ((... عن الرضا(ع): سئل عن اتيان قبر الحسين (ع)... و تكثر من الصلاة علي محمد و اله و تسمي واحداً واحداً باسمائهم، و تبرّأ الي الله من اعدائهم...))(39).  ((از امام رضا (ع) در مورد آمدن به كنار قبر امام حسين (ع) سؤال شد؛ حضرت فرمود: ((.. بر پيامبر (ص) و اهل بيت او درود فراوان مي‏فرستي و اسم آنان را يكي يكي مي‏بري و از دشمنانشان اظهار بيزاري مي‏كني...)). در اين جا روشن نيست كه چرا ايشان به اين حديث استناد نموده است؟ آيا اين حديث نيز صراحت در تسميه به اسم خاص آن حضرت دارد؟! 5. ابواب ذكر ((... عن رزين صاحب الأنماط، عن احدهما (ع) قال: من قال: ((اللهم انّي اشهدك و أشهد ملائكتك المقرّبين، و حملة عرشك المصطفين أنّك أنت الله لااله الا أنت الرحمن الرحيم و أنّ محمداً عبدك و رسولك، و أنّ فلان بن فلان امامي و ولييّ و أنّ ابائه رسول الله و علياً و الحسن و الحسين و فلاناً و فلاناً حتي تنتهي اليه، ائمتي و اوليائي علي ذلك أحيي و عليه أموت و عليه أبعث يوم القيامة فان مات في ليلته دخل الجنة)).(40) ((رزين از يكي از دو امام (امام باقر (ع) و يا امام صادق (ع)) نقل كرده كه حضرت فرمود: هر كس دعاي ((اللهم إنّي...)) ؛ بخواند پس اگر در همان شب بميرد، وارد بهشت مي‏گردد)). شاهد مثال در اين است كه بگويد ((الحسن و الحسين (ع) و يك يك امامان را نام ببرد. شيخ حر عاملي، در ابواب مختلف، به اين روايات استناد كرده است؛ در حالي كه بعضي از آن‏ها قابل تأمل است، از اين رو مي‏گويد: احاديث در تصريح بر اسم حضرت مهدي (ع) (محمد بن الحسن (ع)) در ابواب زيارات، نصوص، دعاها، تعقيبات و تلقين و غير اين‏ها واقعاً زياد است.(41) علامه مجلسي، بر خلاف ايشان، رواياتي را كه مفادشان جواز است، رد مي‏كند و نمي‏پذيرد. از اين رو در آن‏ها مناقشه سندي و يا دلالي مي‏كند؛ مثلاً روايت ((صاحب هذا الامر لايسميه باسمه الا كافر)) را از نظر سند صحيح مي‏داند و سپس از نظر دلالي بحث مي‏كند و مي‏گويد: ((فيه مبالغة عظيمة في ترك التسمية))؛ يعني بايد اسم برده نشود و توجيهاتي را در اين خصوص دارد كه قبلاً ذكر شد.**2. محقق اربلي:** محقق اربلي مي‏نويسد: ((. و قد جاء في الاخبار، انه لا يحل لأحد أن يسمّيه باسمه و لا أن يكنيه بكنيته الي أن يزّين الله الأرض بظهور دولته و يلقّب(ع) بالحجة و القائم و المهدي و الخلف الصالح و صاحب الزمان و الصاحب، و كانت الشيعة في غيبته الاولي تعبر عنه و عن جنبته بالناحية المقدسة و كان ذلك رمزاً بين الشيعة يعرفونه به، و كانوا ايضاً يقولون علي سبيل الرمز و التقية: الغريم يعنونه(ع)))؛ يعني در اخبار آمده بر هيچ كس جايز نيست او را به اسم يا به كنيه‏اش ياد كند تا زماني كه خداوند زمين را به ظهور حضرتش مزّين سازد. آن حضرت، به حجت، قائم مهدي، خلف صالح، صاحب الزمان، صاحب شيعه، ملقّب است.  در غيبت اولي از ايشان به ((ناحيه مقدسه)) تعبير كرده‏اند و اين تعبير رمزي بين شيعه بود. آنان با اين رمز آن حضرت را مي‏شناختند. هم چنين از روي تقيه با رمز ((الغريم)) مي‏گفتند و اين روش شيعه بود. سپس مي‏افزايد: ((...من العجب انّ الشيخ الطبرسي و الشيخ المفيد - رحمهما الله تعالي - قالا: انه لايجوز ذكر اسمه و لا كنيته ثم يقولان: اسمه اسم النبي (ص)  و كنيته كنيته - عليهما الصلاة و السلام - و هما يظنّان أنهما لم يذكرا اسمه و لا كنيته و هذا عجيب))؛ يعني، جاي شگفتي است از شيخ طبرسي و شيخ مفيد (ره) كه ايشان مي‏گويند: جايز نيست ذكر نام شريف آن حضرت و نه كنيه او؛ بعد مي‏گويند: اسم او اسم پيامبر (ص) و كنيه او كنيه پيامبر(ص)است.  آن دو بزرگوار گمان مي‏كنند كه با اين گونه سخن گفتن، اسم و كنيه او را ذكر نكرده‏اند! اين امري شگفت آور و غريب است! بعد مي‏گويد ((والذي اراه أنّ المنع من ذلك انما كان للتقيه في وقت الخوف عليه و الطلب له و السؤال عنه. فاما الان فلا؛ يعني، نظر من چنين است كه منع از تسميه به اسم شريف حضرت، به جهت تقيه در دوران خوف، تحت تعقيب بودن و سؤال از نام و محل ايشان بوده است، ولي الان كه خوف و تقيه‏اي نيست، منع و حرمتي ازذكر نام شريفش وجود ندارد)).(42)**3. فيض كاشاني:** فيض كاشاني در ذيل روايت ابي عبدالله صالحي، مي‏نويسد: ((... و يستفاد من ظاهر التعليل ان تحريم التسميه كان مختصاً بذلك الزمان. الا أنّ الصدوق رحمه الله روي في كتاب غيبته ما يدل علي انه مستمر الي يوم الظهور))؛ يعني، از ظاهر تعليل چنين برداشت مي‏شود كه حرمت تسميه، مختص به دوران غيبت صغري است. اما صدوق در كتاب ((غيبت)) مي‏فرمايد: ((حرمت مستمر است تا روز ظهور حضرت (ع))). (43)**خلاصه دلايل جواز:** 1. فضيلت تسميه به اسم ((محمد))؛ 2. شناخته نشدن امام (ع) مگر با اسمش؛ 3. اخبار استحباب تلقين ميّت، ادعيه و...(در آن‏ها به اسم حضرت اشاره شده است)؛ 4. اخباري كه مي‏رساند آن حضرت هم نام رسول خدا است؛ 5. اخبار لوح. علامه مجلسي مي‏گويد: ((هذه التحديدات مصرّحة في نفي قول من خصّ ذلك بزمان غيبة الصغري))؛ يعني، اين رواياتي كه حرمت را تا زمان ظهور امام مي‏داند، اين‏ها به صراحت نفي مي‏كند قول كساني را كه مي‏گويند حرمت مخصوص به دوران غيبت صغري است! اينان يك سري علل مستنبطه و استبعادات وهمي را در نظر مي‏گيرند و بر اساس  آن مي‏گويند: حرمت در دوران ((غيبت صغري)) بوده است.(44) 4. شيخ صدوق  جاء هذا الحديث (حديث اللوح) هكذا بتسمية القائم(ع)))؛ يعني، در اين حديث (حديث لوح)، اسم شريف حضرت با كلمه ((القائم)) آمده است، با كلمه (م. ح. م. د) سپس مي‏فرمايد: نظر من مطابق رواياتي است كه نهي از تسميه مي‏كند (يعني من قائل به حرمت هستم).(45) 5. صاحب مكيال المكارم‏ ميرزا محمد تقي موسوي اصفهاني، در كتاب ((وظيفة الانام في زمن غيبة الامام(ع))) 54 تكليف و وظيفه را بيان مي‏كند. در وظيفه يازدهم مي‏گويد: ((عدم ذكر اسمه... و هو نفس اسم رسول الله و تسميته بالالقاب)) ؛ يعني، اسم شريف ايشان برده نشود و اسم ايشان، اسم پيامبر اكرم است و ايشان با القاب ياد مي‏شود. (مثل القائم، المنتظر، الحجة، المهدي، امام الغائب و...). در اخبار زيادي وارد شده كه تسميه به اسم حضرت در دوران غيبت، حرام است. 6. آيت الله مكارم شيرازي‏ خلاصه ديدگاه ايشان در كتاب قواعد فقهيه چنين است:  مشهور بين محدثان، حرمت ((تسميه)) به اسم شريف حضرت است؛ لكن در آن احتمالاتي وجود دارد. ايشان سه قول را مطرح مي‏كند: 1. حرمت تسميه به دوران غيبت صغري اختصاص داشت؛ 2. حرمت تسميه دائر مدار ((تقيه و خوف)) است و اين رأي و نظر علامه حرّ عاملي است؛ 3. حرمت تسميه مطلق و تا زمان ظهور است؛ مانند شيخ مفيد، طبرسي، محقق داماد، محدّث نوري، محدث جزائري، علامه مجلسي، صدوق و...  . روايات در اين‏باره، چهار طايفه است: 1. حرمت تسميه مطلقا و بدون هيچ قيد و شرطي؛ مانند روايت كليني از ابي‏عبدالله(ع): ((صاحب هذا الامر لايسمّيه باسمه الا كافر؛(46) نام صاحب امر را جز كافر نبرد)). 2. رواياتي كه تصريح به حرمت تسميه به اسم شريف دارند تا زمان ظهور حضرت مهدي (عج) ؛ مانند روايت عبدالعظيم حسني از امام هادي (ع): أنه قال في القائم... لا يحلّ ذكره باسمه حتي يخرج...؛ حلال نيست ياد آن حضرت به اسم شريف تا زمان ظهور...)). 3. رواياتي كه معلّل به خوف هستند؛ مانند روايت ابوخالد كابلي از امام باقر (ع) كه قبلاً ذكر شد. 4. رواياتي كه ائمه اطهار(ع) و يا اصحابشان تصريح به اسم شريف حضرت نموده‏اند؛ مانند روايات صدوق از محمد بن ابراهيم كوفي در مورد عقيقه كه قبلاً ذكر شد. ايشان بعد از تقسيم بندي روايات، نظر حرّ عاملي را نقل كرده، مي‏گويد: ما نمي‏توانيم بگوييم: منع تسميه، مثل ساير احكام تعبّدي است! اين حرف محققانه‏اي نيست؛ هر چند كه برخي از بزرگان گفته باشند! نظر ما اين است كه منع دائر مدار تقيه است و در زمان ما كه جاي تقيه نيست، پس مانعي از ذكر نام آن حضرت وجود ندارد. سپس بر سخنان علامه مجلسي، تعليقه‏اي زده، مي‏نويسد: ((شما مي‏گوييد رواياتي هستند كه حرمت را تا زمان ظهور تحديد مي‏كنند و اين روايات، نفي قول كساني است كه حرمت را اختصاص به دوران غيبت صغري مي‏دانند. شما دليل آنان را علل مستنبطه و استبعادات وهمي مي‏دانيد. اين فرمايش صحيح نيست؛ بلكه همه اين‏ها، برگرفته از روايات است و علل مستنبطه و استبعادات وهمي نيست. آنان روايات زيادي دال بر جواز تسميه و تصريح به اسم شريف حضرت دارند. و از نظر دلالت نيز بيشتر و قوي‏تر از ساير روايات هستند.  حاصل كلام اين كه به دلايل زير منع داير مدار ((خوف بر ايشان))، يا ((خوف بر خودمان)) است: 1. تنها راه براي جمع بين اين روايات متشتّت و متعارض اين است كه روايات طائفه اول (حرمت مطلقا) و روايات طايفه دوم (حرمت تا ظهور) را كه تقريباً متقاربند و نتيجه واحدي دارند، بر روايات طايفه سوم حمل كنيم (حرمت به جهت تقيه و خوف)؛ يعني، حمل مطلق بر مقيد بكنيم و راه ديگري هم نداريم. اگر اين كار را نكنيم؛ بايد قائل به تعارض باشيم كه در چنين صورتي، مبنا يا تساقط است يا تخيير. البته مرحوم آخوند خراساني اصل اولي را تساقط مي‏داند و اصل ثانوي را تخيير مي‏داند.  پس يا بايد مطلق را بر مقيد حمل نماييم و يا قائل به تعارض بشويم. در اين صورت اگر همه اين‏ها از نظر سند قوّت داشته باشند تساقط مي‏شوند و يا قائل به تخيير بشويم. هر كدام كه باشد، نتيجه يكي است و آن جواز است. و از بهترين و قوي‏ترين قراين بر اين ادعا همان رواياتي است كه خود امامان معصوم، اسم شريف حضرت را برده‏اند (روايات طايفه چهارم). علامه مجلسي در مورد اين دليل گفته‏اند: ((بر خود امام جايز است نه بر ما)). 2. احاديث زيادي از طريق اهل بيت(ع) و عامه نقل شده كه در آن‏ها تصريح به اسم و كنيه آن حضرت شده است؛ مانند ((اسمه اسمي)). اين بمنزله تصريح به اسم مي‏باشد. البته علامه مجلسي به اين مورد نيز جواب داده، مي‏فرمايد: ((يا بر سبيل غلبه و يا بر سبيل تجوز است)). 3. اگر قائل بشويم به حرمت تسميه به اسم شريف آن حضرت (بدون تقيه و بدون محذورات ديگر) و از طرفي قائل بشويم به جواز چيزي كه دلالت دارد به اسم ايشان (مثل كنايه يا رمز (م.ح.م.د) و به صراحت اسم حضرت را نگوييم؛ اين تعبّد  شديد و استبعاد محض است و بدون تقيه بعيد است حرمتي داشته باشد)(47) البته علامه مجلسي به اين قول پاسخ مناسبي داده است. ((چون دليل ذكر شده فقهي نيست، استبعاد محض هم دليل نمي‏باشد. علاوه بر آن كه ادلّه حرمت تسميه نيز ذكر شده است و بعيد بودن نمي‏تواند يك دليل مستقل مانند ادلّه اربعه باشد. خلاصه: ايشان سه دليل بر ردّ قول به حرمت آورده، مي‏گويند، در دوران تقيه چه خوف بر ايشان و چه خوف بر خودمان باشد، ذكر نام حضرت حرام است؛ ولي در غير از تقيه دليلي بر حرمت نداريم و نيز روايات مطلقات را بر موارد تقيه حمل مي‏كنيم. البته ما با وجود اين همه روايات صحيح در ((حرمت تسميه)) تا زمان ظهور، نتوانستيم به خود جرأت قول به جواز را بدهيم. و لذا پشت سر قائلان به حرمت حركت مي‏كنيم. و ادله استادمان، به خصوص مطلب آخر، مورد تأمل و بحث است.                                                    -----------------**پي‏نوشت‏ها:** 1. اصول كافي، ج 1، ص 332؛ مرآة العقول، ج 4، ص 16، ج 1. 2. اصول كافي، ج 1، ص 333، ح 4. 3. مرحوم مجلسي در توضيح اين روايت بياني دارد كه خواهد آمد. 4. ((وسائل الشيعه))، ج 7، ص 488، ب 33، ح 9، روايت 21460؛ چاپ بيروت 20 جلدي و ر.ك: ((كمال الدين))، ص 214 و ((التوحيد))، ص 64. 5. كشي مي‏گويد: اسم ابوخالد كابلي وردان و كنيه‏اش كنكر بوده كه از حواريون وياران مخلص امام زين العابدين مي‏باشد و نيز فضل بن شاذان گفته: امام علي بن حسين (ع) پنج نفر يار صديق داشته كه يكي از آن‏ها وردان ابوخالد كابلي بوده است. خاتمه، وسائل الشيعه، ج 20، ص 359؛ ر.ك: وسائل الشيعه، ج 20، ص 91. 6. در نسخه‏اي ديگر [لو كنت محدّثاً به احدا، لحدّثتك ]دارد. 7. ر .ك: بحارالانوار، ج 51، ص 31. ر.ك: غيبة النعماني، باب 16، ح 2؛ ر.ك: الغيبة للشيخ الطوسي، ص 332، ح 278 خلاصه روايت ذكر شده است. 8. وسائل الشيعة، ج 16، ص 238، ب 33، ح 2. 9. بحارالانوار، ج 51، ص 500؛ كمال الدين، ص 241. 10. همان، ص 32. 11. مرآة العقول، ج 4، ص 16؛ اصول كافي، ج 1، ص 332. 12. مرآة العقول، ج 4، ص 16؛ اصول كافي، ج 1، ص 332. 13. كافي، ج 1، ص 332. 14. مرآة العقول، ج 4، ص 16؛ كمال الدين، ص 216؛ مستدرك الوسائل، ج 12، ص 280؛ وسائل الشيعه، ج 16، ص 241. 15. مرآة العقول، ج 4، ص 16. 16. همان، ص 16؛ ر.ك: الغيبة للشيخ الطوسي، ص 470، ح 487. 17. شايد نظرشان به مرحوم حرّ عاملي است. 18. اصول كافي، ج 1، باب النهي عن الاسم، ص 333، ح 3. 19. همان، ص 333، ح 4. 20. مرآة العقول، ج 4، ص 17. 21. مستدرك الوسائل، ج 12، ص 287. 22. همان، ص 279 (به نقل از ((الغيبة)) فضل بن شاذان)). 23. ص 37.  24. مستدرك الوسائل، ج 12، ص 287. 25. همان، ص 288. 26. وسائل الشيعه، ج 21، ص 448. 27. همان، ج 20، ص 458؛ ر.ك: وسائل الشيعه، ج 3، صص 174، 176، 179 و 180؛ ج 14، ص 549 و ج 16، ص 247. 28. كشف الغمه، ج 2، ص 520. 29. مستدرك الوسائل، ج 12، ص 288. 30. البته شيخ مفيد قائل به حرمت است. 31. وسائل الشيعه، ج 2، ص 458؛ فروع كافي، ج 1، ص 34. 32. وسائل الشيعه، ج 20، ب الحاء، ص 162 (20 جلدي). حريز بن عبدالله السجستاني، كوفيّ، ثقة، قاله الشيخ و العلامة و ابن‏شهر آشوب، و فيه مدح و فيه ذم محمول علي التقية...  . 33. همان، ج 3، ص 174؛ فروع كافي، ج 1، ص 54 نقل از ب 20،  ح 2.  34. همان، ص 176 از ب 20، ح 6. 35. همان، ص 179، ب 21، ح 5. 36. همان، باب 21، ص 180، ح 6. 37. همان، ج 21، ص 448، به نقل از: كمال الدين، باب 41، ح 10). 38. همان، به نقل از: (الغيبة للطوسي، ص 246 - 245، ح 214). 39. همان، ج 14، ص 549 (به نقل از تهذيب، ج 6، ص 102). 40. همان، ج 7، ص 221،) به نقل از كتاب كافي، ج 2، ص 379). 41. همان، ج 16، ص 246. 42. كشف الغمة، ج 3، ص 310. 43. الوافي، ج 2، ص 402. 44. بحارالانوار، ج 51، ص 32؛ سفينة البحار، ج 8، ص 642. 45. كمال الدين، ص 307. 46. اصول كافي، ج 1، ص 332. 47. القواعد الفقهية، ج 1، ص 500.par } |